

مرگ فیلسوف

سر مایکل دامت در گذشت

فرشاد نوروزی



■ در صفحه اینترنتی سایت دانشگاه آکسفورد خبر درگذشت مایکل دامت فیلسوف تحلیلی معاصر منتشر شد. فیلسوفی که کانون توجه‌اش کذب و صدق در زبان بود. وی تا سال ۱۹۹۲ استاد فلسفه دانشگاه آکسفورد و یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه زبان و منطقی‌دانان معاصر بود. از سوی دیگر دامت بزرگ‌ترین فرد فرگه شناس قرن بیستم نیز به شمار می‌آید.

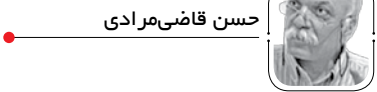
سر مایکل آنتونی اردلی دامت در ۸۶سالگی درگذشت. وی یکی از شهرپرترین فیلسوفان انگلیسی در قرن بیستم بود. دامت همچنین مبارزی برای برابری نژادی و یک مرد علاقمند به خانداداش بود. همسرش «آن»، همراه او در مبارزه علیه نژادپرستی بود و در تعدادی از نشریات درباره این موضوع با او همکاری می‌کرد. او اعتقاد داشت فیلسوفان باید نسبت به مسائل و موضوعات اجتماعی حساس باشند. دامت در سال ۱۹۲۵ در لندن متولد شد. در آغاز در رشته تاریخ تحصیل کرد و پس از آن به ار تئش ملحق شد و چهار سال در آنجا خدمت کرد. پس از پایان جنگ متوجه می‌شود مطالبی را که در دوران تحصیل حفظ کرده به فراموشی سپرده و در نتیجه از تاریخ فاصله گرفت. از آن پس در آکسفورد به مطالعه فلسفه، سیاست و اقتصاد روی آورد. آشنایی دامت با فلسفه تحلیلی به مطالعات دوران تحصیل وی بازمی‌گردد؛ در آن دوران این تئله فلسفی تفکر حاکم در فضای فکری انگلستان بود.

آثار فرگه زمینه‌ساز آشنایی دامت با منطق و فلسفه ریاضیات شد. او با علاقه به مطالعه آثار ترجمه شده گوتلوب فرگه به انگلیسی پرداخت اما از آنجا که تعداد کمی از این آثار به زبان انگلیسی وجود داشت به مطالعه آنها به زبان آلمانی پرداخت. این علاقه سبب شد که فلسفه ریاضی و منطق روی آورد و برای علم آموزی در این حوزه در سال ۱۹۵۵ به «برکلی» در کالیفرنیا سفر کند. برکلی بهترین مکان برای آموختن منطق ریاضی بود و البته در آنجا با تارسکی آشنا شد. دامت سرانجام به کرسی استاد ارشدی فلسفه ریاضیات نایل آمد و مدت ۱۳سال آن را حفظ کرد. او علاوه بر تدریس در آکسفورد، در دانشگاه‌هایی چون برمنگام، هاروارد، بولونیانا، قانا و راکفلر تدریس کرد. کتاب «خاستگاه فلسفه تحلیلی» نیز برگرفته از سخنرانی‌های او در دانشگاه بولونیایی ایتالیا بوده است.

دامت یکی از مدافعان ثابت‌قدم «فلسفه تحلیلی» بوده، اساس اندیشه فلسفی‌اش این بود که «فلسفه زبان مبانی دیگر فلسفه‌هاست.» این دیدگاه برگرفته از آرای فرگه است که «مطالعه اندیشه باید از بهکتر مطالعه زبان صورت گیرد.» مایکل دامت بخش عمده کار خود را به تفسیر آرا و اندیشه فیلسوف آلمانی، گوتلوب فرگه اختصاص داد. تصور غالب درباره آگاه فلسفه تحلیلی، آرای متفکران انگلیسی از جمله راسل و مور است اما دامت برخلاف اندیشه مذکور معتقد است که فلسفه تحلیلی از آلمان و توسط گوتلوب فرگه تأسیس شده است. وی بنیان‌گذاران فلسفه تحلیلی را نویسندگان آلمانی چون برنتانو، مایونگک و بلتسائو می‌داند که با نظریه «چرخش زبانی» و بنا نهادن منطق ریاضی به تجربه منطقی موجب به وجود آمدن تحولی عظیم در تاریخ فلسفه تحلیلی شده‌اند. دامت ضمن نگاشتن تاریخ فلسفه تحلیلی، در زمینه‌های فلسفه ریاضیات، فلسفه منطق، فلسفه زبان و متافیزیک نیز به طور تخصصی به مطالعه پرداخته است. او به‌خصوص در زمینه صدق و معنا و پیامدهای آن در مسائل میان واقع‌گرایی و صدواق‌گرایی پژوهش‌هایی داشته است.

دامت شهرت خود را به دلیل انتقاداتش از رئالیسم و تئوری شرایط صدق و معنا که به رئالیسم می‌انجامد، می‌دانست؛ بدین‌ترتیب که معنای جمله عبارت است از شرایطی که آن جمله را صادق می‌کند، آنچه در هنگام یاد گرفتن یک زبان فرا می‌گیریم چیزی است که به آن ساختن جملات صادق می‌گویند. به طور کلی ایمن ار نه از طریق مشاهده بلکه بیشتر با استنباط از مقدمات ثابت‌شده توسط مشاهده صورت می‌گیرد. طبق تئوری وی گروه‌ها الزاماً دو ارزشی نیستند و گاهی امکان تشخیص دقیقی برای صدق یا کذب آنها وجود ندارد. در حقیقت نظر شهودگرایانه دامت واکنشی در برابر واقع‌گرایی فرگه است. نظریه «اصالت متن» دامت بر این موضوع تأکید دارد که فقط در متن جمله است که واژه معنا پیدا می‌کند و اندیشه‌ها از طریق جملات معنا می‌یابند و به عبارتی سخن گفتن از ساختار اندیشه، سخن گفتن از پیوند معنایی اجزای جمله است.

برخی از آثار مشهور دامت عبارت‌اند از: فلسفه زبان، مبانی منطقی متافیزیک، فلسفه ریاضی فرگه، درباره‌های زبان، فرگه و فیلسوفان دیگر، حقیقت و معماهای دیگر، تفسیر فلسفه فرگه و عناصر شهودگرایی، البته دامت تعدادی آثار غیرفلسفی نیز از جمله کتاب‌هایی درباره قوانین مهاجرت، کارتهای تاروت و کاتولیسیسم معاصر دارد و همچنین نظام همه‌پرسی‌ای را به شکل رای‌گیری نسبی طراحی کرده است. این فیلسوف و منطقی‌دان معاصر در ۲۷ دسامبر ۲۰۱۱ درگذشت.



حمایت از پاسخی داشتن برای هر چیزی سر بر می‌کشد. دانایی پیامد داشتنی پرشمنی درباره هر چیزی است.

دانایی برجسته‌ترین ویژگی آدمی برای تغییر خود و تعامل با جهان است. دانایی را می‌توان مترادف با بصیرت و فرزانیگی در نظر گرفت.

تعریف دانایی: فعالیت‌های گوناگونی می‌تواند حامل دانایی باشد. مثلاً فعالیت‌های دینی، علمی، هنری، سیاسی، عملی، شخصی و… از این رو، رایبه تعریف جامع و دقیقی از سرشت دانایی که همه این فعالیت‌ها را در بر بگیرد بسیار پیچیده می‌نماید. با این حال می‌توان به تعریف ساده‌ای از آن بسنده کرد: «دانایی، یکپارچگی جنبه‌های عاطفی، کوشایی و شناختی ظرفیت‌های آدمی در پاسخ به موضوعات و وظایف و مسایل زندگی است.»

در این تعریف، دانایی حاصل ترکیب و یکپارچگی سه جنبه شناختی، عاطفی و کوشایی ظرفیت‌ها و توانایی‌های انسان دانسته شده است. جنبه شناختی همان رسیدن به دآوری عینی از موضوع، وضعیت و رویداد است مبتنی بر واقعیت خود آنها. جنبه عاطفی معرف وجه اخلاقی دانایی است؛ وجهی که به دآوری اعتبار هدفمندی و خود-تنظیم‌گری مطابق با نظام ارزشی- عاطفی انسان می‌دهد. جنبه کوشایی بیان‌کننده هم اشتیاق تا به آخر به دانایی است و هم سمت‌گیری عملی دانایی مطابق با تصمیم‌گیری برآمده از دآوری هدفمند و خود-تنظیم‌گر.

فرض کنیم موضوع چگونگی رفع بحران‌های این یا آن حکومت غیر دموکراتیک مطرح باشد. محققى که صرفاً به اتکای وجه شناختی دانایی به تحقیق درباره راهکارهای غلبه بر بحران‌های چنین حکومتی می‌پردازد اگر نتیجه تحقیق او هدفمند و خود-تنظیم‌گر باشد، می‌تواند به این حکومت در رفع یا کاهش بحران‌هایش کمک کند. اما اگر این جنبه شناختی با جنبه عاطفی (اخلاق) ایدئولوژیکی ترکیب نشود و در صورتی که این جنبه از دانایی محقق با بقای چنین حکومتی سازگار نباشد، آنگاه او اساساً او همکاری با آن برای شناسایی و غلبه بر بحران‌هایش خودداری می‌کند.

با این تعریف است که دانایی در تناظر با شیوه تفکر انتقادی قرار می‌گیرد. مهارت‌های تفکر انتقادی فقط جنبه شناختی این شیوه تفکرند. اصول تفکر انتقادی و به‌خصوص ویژگی‌های اندیشمند انتقادی جنبه عاطفی (اخلاقی) ایدئولوژیکی تفکر او را بازمی‌نمایند. شیوه تفکر انتقادی ترکیبی از مهارت‌ها و اصول تفکر انتقادی و ویژگی‌های اندیشمند انتقادی است.

دانایی، خردمندی به این معنی است که نسبت به هر موضوعی بر زمینه مشخص (کنکرت) همان موضوع دآوری می‌شود. این دآوری باید هدفمند و خود-تنظیم‌گر باشد تا سمت تصمیم‌گیری و عمل درباره آن موضوع بر چنان زمینه‌ای را نشان دهد؛ آن سمت‌گیری که فعالیت آگاهانه ما در زندگی رازهمیشه‌سازى می‌کند.

دانایی را نباید غلبه بر حماقت دانست. دانایی در مبارزه با حماقت و از طریق نفی آن متحقق نمی‌شود. دانایی در روند مواجه شدن انتقاد با موضوعات، رویدادها، وضعیت‌ها و… تامل بر آنها تا رسیدن به دآوری بازتابی تحقق می‌یابد. در این روند، همپسا دانایی با حماقت (در ارتباط با موضوعی خاص) مواجه شود. اما با نقد آن به خود تعین نمی‌بخشد. دانایی بدیل حماقت است. دو دآوری بدیل درباره موضوعی در صورتی که هر دو در روند انتقادی کسب شده باشند دو جلوه دانایی از آن موضوع‌اند

و با هم ترکیب می‌شوند تا دآوری بسیار گونه‌ای را زمینه‌سازى کنند. بین دو دآوری مبتنی بر دانایی و حماقت هیچ ترکیبی ممکن نیست.

دآوری و حماقت بدیل هم‌اند. کافی است به این نکته بیندیشیم که شکل وجودی دانایی، نقد است. اما حماقت هیچ نسبتی با نقد ندارد. اشاره کردم که سرشت حماقت، یکی است. اضافه می‌کنم سرشت دانایی نیز یکی است. اینها دو سرشت بدیل هم‌اند. یکی که باشد دیگری نیست.

آگاهی، هوشمندی، دانش، دانایی: شناخت اینکه این مفاهیم در ارتباط با هم ولی متمایز از همدان به درک دانایی کمک می‌کند.

آگاهی: آگاهی، مطلع بودن از موضوعی، خبر داشتن از آن است. آگاهی نخستین گام در فراگیری شیوه تفکر انتقادی است. پیش از این اشاره کردم که یکی از ویژگی‌های اندیشمند انتقادی، بسیار مطلع بودن، بسیار دانستگی با آگاهی است. نخستین مهارت شیوه تفکر انتقادی تغییر و تفسیر است. اما تعبیر و تفسیر موضوع، وضعیت یا رویدادی مستلزم در اختیار داشتن حدی از داده‌ها و اطلاعات مربوط و معتبر است. تلاش برای جمع‌آوری و تنظیم داده‌ها و اطلاعات مربوط و معتبر موجود برای آگاه شدن است. از این لحاظ می‌توان گفت آگاهی، دانستگی کنی است. این بسیار دانستگی، چه بسا، در باخبر شدن از آرا و نظرات دیگران – مثلاً از طریق مطالعه – حاصل شود. این آموزش است؛ آموزشی که می‌تواند از حد آگاهی، یعنی دانستگی کمی تا دانش، تا دانستگی کیفی پیش برود. برای نمونه، مطالعه تاریخ سلجوقیان به معنای کسب آگاهی از تحولات سیاسی از برآمدن تا افول این سلسله است. انباشتنی اطلاعات ما از این تحولات ما را به ادراک وقایع‌شناسانه آنها می‌رساند. در حالی که دانش درباره این دوره به معنای ادراک و تبیین تاریخی آن است؛ دوری کردن درباره چگونگی، چیستی و چراپی تاریخی.

آگاهی و دانش ممکن است نه فقط درباره موضوعات و رویدادها از طریق جمع‌آوری، تعبیر و تفسیر و دآوری در مورد آنها بلکه درباره مکتب‌های فکری و جهان‌بینی (ایدئولوژی‌ها) یا افکار و نظرات این یا آن متفکر خاص نیز دنبال شود. آگاهی، کسب اطلاعات هر چند معتبر اما پراکنده، جزئی، آموزش متن بدون زمینه تاریخی یا با فرهنگ یا سیاسی آن، کسب اطلاعات از منبع دست دوم و سوم و… کسب اطلاعات دایره‌المعارفی و… در نهایت، رسیدن به تعبیر و تفسیری نامسجم و ناگلی درباره این مکتب‌ها و جهان‌بینی‌هاست. در حالی که دانش از اینها به معنای آموزش آکادمیک، کسب نگرش کلی، تحلیل مشخص آنها بر زمینه‌های عینی‌شان، دآوری مبتنی بر تحلیل و تبیین آنها و… است. در این حال، آگاهی از آنها انتزاعی و مجرد باقی می‌ماند و دانش درباره آنها عینی و مشخص است.

اندیشه

یکپارچگی سه جنبه

عاطفی، کوشایی و شناختی – بخش اول

تفکر انتقادی راهگشای دانایی



حتی می‌توان درباره شیوه تفکر انتقادی نیز فقط آگاهی داشت. برای نمونه، با مهارت‌های آن آشنا بود. دانست که جزو اصلی تحلیل، استدلال است و استدلال، تعامل مقدمه و نتیجه است. تااین حد آگاهی انتزاعی، فرد را الزوماً در استدلال یا تحلیل این یا آن موضوع مشخص توانمند نمی‌کند. آموزش این شیوه تفکر تا حد تحلیل موضوع‌های مشخص به معنای کسب دانش درباره شیوه تفکر انتقادی است.

آگاهی به دانستگی‌های منتقل‌شده به ما، «دانش» ضمنی یا به خاطره‌درآمده ما متکی است؛ دانستگی‌های به خاطره‌درآمده‌ای که بیشتر از سوی عوامل خارجی– مثلاً مراجع فکری، باورها و سنتن اجتماعی و… به ما منتقل شده‌اند. ما این آگاهی‌ها را حقیقت می‌پنداریم و با استفاده از آنها می‌اندیشیم. آگاهی، چندان تردید ما را برنمی‌انگیزد. آگاهی به ما اطمینان می‌بخشد. چهپسا موجب نخوت فکری ما شود. این اطمینان و نخوت عمدتاً پیامد این نکته است که آگاهی لزوماً با تصمیم‌گیری و عمل همراه نمی‌شود چرا که آگاهی عمدتاً به تمکک درمی‌آید.

اما بازتولید و خلق نمی‌شود. گفته شده که هوشمندی عاملی است که به فرد توانایی فراخواندن، تحلیل کردن و به کار بردن دانش را می‌دهد. چنین عاملی نقش ابزار موثری را برای سرعت بخشیدن به روند کسب دانایی برعهده می‌گیرد. پیش از این در معنای حماقت آوردم که جیمز ولز حماقت را؛ از جمله، با ناتوانی در پردازش داده‌ها و اطلاعات توضیح می‌دهد. او هوشمندی را در تضاد با حماقت قرار می‌دهد. پس هوشمندی را با توانایی در پردازش داده‌ها و اطلاعات تعریف می‌کند. با این دریافت از هوشمندی مشخص می‌شود که این توانایی، اشتیاقی به

پرشش گرفتن یا نقد دانش در دسترس را ندارد. هوشمندی ابزار فهم و به کار بردن دانش است. هوشمند می‌تواند درباره هر موضوعی داده‌های درست، مربوط و اصلی را از نادرست، نامربوط و فرعی تشخیص دهد و به پردازش، یعنی تعبیر و تفسیر، دست‌نخست اقدام کند. همچنان که می‌تواند به‌سرعت نقصان داده‌ها و اطلاعات موجود را دریابد و در دستیابی به داده‌ها و اطلاعات مربوط و معتبر جدید موفق شود.

دانش (شناخت) با دانایی همپوشانی

دارند. دانش و شناخت، حقیقت محقق‌شده‌ای است که همچون پیش‌دانسته‌ای در تعلیم و تعلم، تصمیم‌گیری و عمل به کار برده می‌شوند. دانش و شناخت عمدتاً با آنچه محقق شده است سرو کار دارد. از این رو، چندان به خصلت بازتابی بودن نیاز ندارد. دانش و شناخت به فرد چشم‌اندازی می‌دهد که در آن می‌تواند محدودیت‌ها و ندایی‌های دانش و شناخت محقق‌شده را حدس بزند. اما دانش و شناخت، عمدتاً، همپرز با نادانی و محدودیت و در چالش با آن قرار نمی‌گیرد. برای نمونه، فارغ‌التحصیل رشته پزشکی از حدی دانش برخوردار شده که «پزشک» نامیده می‌شود. در عین حال، دانش، چه بسا، چیزی نگری یا تخصصی باشد. به علاوه دانش، لزوماً، با اخلاق در نمی‌آمیزد.

از این اشاره کردم که یکی از ویژگی‌های اندیشمند انتقادی، بسیار مطلع بودن، بسیار دانستگی با آگاهی است. نخستین مهارت شیوه تفکر انتقادی تغییر و تفسیر است. اما تعبیر و تفسیر موضوع، وضعیت یا رویدادی مستلزم در اختیار داشتن حدی از داده‌ها و اطلاعات مربوط و معتبر است. تلاش برای جمع‌آوری و تنظیم داده‌ها و اطلاعات مربوط و معتبر موجود برای آگاه شدن است. از این لحاظ می‌توان گفت آگاهی، دانستگی کنی است. این بسیار دانستگی، چه بسا، در باخبر شدن از آرا و نظرات دیگران – مثلاً از طریق مطالعه – حاصل شود. این آموزش است؛ آموزشی که می‌تواند از حد آگاهی، یعنی دانستگی کمی تا دانش، تا دانستگی کیفی پیش برود. برای نمونه، مطالعه تاریخ سلجوقیان به معنای کسب آگاهی از تحولات سیاسی از برآمدن تا افول این سلسله است. انباشتنی اطلاعات ما از این تحولات ما را به ادراک وقایع‌شناسانه آنها می‌رساند. در حالی که دانش درباره این دوره به معنای ادراک و تبیین تاریخی آن است؛ دوری کردن درباره چگونگی، چیستی و چراپی تاریخی.

آگاهی و دانش ممکن است نه فقط درباره موضوعات و رویدادها از طریق جمع‌آوری، تعبیر و تفسیر و دآوری در مورد آنها بلکه درباره مکتب‌های فکری و جهان‌بینی (ایدئولوژی‌ها) یا افکار و نظرات این یا آن متفکر خاص نیز دنبال شود. آگاهی، کسب اطلاعات هر چند معتبر اما پراکنده، جزئی، آموزش متن بدون زمینه تاریخی یا با فرهنگ یا سیاسی آن، کسب اطلاعات از منبع دست دوم و سوم و… کسب اطلاعات دایره‌المعارفی و… در نهایت، رسیدن به تعبیر و تفسیری نامسجم و ناگلی درباره این مکتب‌ها و جهان‌بینی‌هاست. در حالی که دانش از اینها به معنای آموزش آکادمیک، کسب نگرش کلی، تحلیل مشخص آنها بر زمینه‌های عینی‌شان، دآوری مبتنی بر تحلیل و تبیین آنها و… است. در این حال، آگاهی از آنها انتزاعی و مجرد باقی می‌ماند و دانش درباره آنها عینی و مشخص است.

اما در استفاده از تجارب یا شناخت دیگران باید در نظر داشت که اینها در روند کسب دانایی عمدتاً در حد داده و مدرک اعتبار دارند؛ داده و مدرکی که باید تعبیر و تفسیر شوند تا زمینه دانایی‌ای شوند که فرد با گروه در پوششی درونی آن را متحقق می‌کنند. این گونه است که فرد به شناخت از موضوع، وضعیت یا رویدادی می‌رسد که انگار – کم و بیش – خودش آن را تجربه کرده است. در این حال، دیگر چندان مهم نیست دیگرانی که تجربه و شناخت‌شان تعبیر و تفسیر می‌شوند چه افراد یا نایزوهایی‌اند. این الزامی است که به تجربه و شناخت برجسته‌ترین مراجع فکری نیز اعتبار داده‌ها و مدارک داده شود. چنین است که دانایی هر چند در ذات خود اجتماعی است اما تجلی آن قطعاً مبتنی بر خودانگیختگی فردی و گروهی است. چنین است که دانایی همواره انکایش را به اصل مشارکت فکری حفظ می‌کند. اینک انباشد کار به جمع– مرکزی، مرجعیت باوری، الگوبردار و دنباله‌روی فکری می‌رسد. یکی از تمایزات آگاهی و دانایی همین است که آگاهی در مواجه شدن با افراد یا نهادهایی که اعتبار مرجعیت یافته‌اند شناخت آنان را بدون برخورد انتقادی بازتاب می‌دهد. مبتنی بر همین ویژگی دانایی است که باید گفت دانایی آزادترین موقعیت تحقق خود را در فضای عمومی جامعه می‌یابد. تعالی دانایی با گستردگی این فضا رابطه مستقیم دارد.



ix.com

شناخت است. ابزار اصلی تبدیل آگاهانه تجربه به شناخت نیز به کار بردن شیوه تفکر انتقادی است. هر چند که چهپسا، فرد بدون دانستن اصول و مهارت‌های این شیوه تفکر یا برخورداری آگاهانه از ویژگی‌های اندیشمند انتقادی بتواند با تامل بر تجارب زندگی خود و دیگران به حدی از شناخت برسد. این شناخت که در دآوری هدفمند متجلی شود فرد به قلمرو دانایی می‌رسد. – دانایی: بازتابی است. دانایی حامل دآوری خود-تنظیم‌گر یا بازتابی است. بازسنجی و تصحیح دآوری الزامی است چرا که دانا می‌داند در جهان عدم قطعیت و ریزواری با محدودیت‌های تجربه و شناخت، «کلام آخر» وجود ندارد. دانا حکم به قطعیت نظر خود نمی‌دهد. به این اشاره کردم که حماقت تخریب نمی‌شود. اما دانایی با از دست دادن ویژگی بازتابی‌اش، یعنی خود-سنجش‌گری‌اش، تخریب می‌شود؛ دانایی تخریب یا تبانهشده، جزم و کلیشه فکری است.

هر فردی همواره به پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها، دانش ضمنی و… با موخته‌هایش می‌اندیشد. از این‌رو، ضروری است تا همواره به روند رسیدن به استنتاج‌های خود توجه داشته باشد. چهپسا، بازسنجی استنتاج‌ها این نتیجه را داشته باشد که در پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها، باورها و معتقدات خود تجدیدنظر کند. همچنان که ممکن است ناگزیر شود استنتاج‌های بدیل را جستجو کند. این هر دو معرف بازتابی بودن دانایی‌اند.

– دانایی: تعادل توانمندی و تردید کردن است. پای‌بندی به خصلت باز تابانی دانایی مستلزم پای‌بندی هرچه بیشتر به اصل شکاکیت است. هر چند شکاکیت (و نه شک‌گرایی) برای خود تجدیدنظر کند. همچنان که ممکن است ناگزیر شود استنتاج‌های بدیل را جستجو کند. این هر دو معرف بازتابی بودن دانایی‌اند.

– دانایی: تعادل توانمندی و تردید کردن است. پای‌بندی به خصلت باز تابانی دانایی مستلزم پای‌بندی هرچه بیشتر به اصل شکاکیت است. هر چند شکاکیت (و نه شک‌گرایی) برای خود تجدیدنظر کند. همچنان که ممکن است ناگزیر شود استنتاج‌های بدیل را جستجو کند. این هر دو معرف بازتابی بودن دانایی‌اند.

– دانایی: تعادل توانمندی و تردید کردن است. پای‌بندی به خصلت باز تابانی دانایی مستلزم پای‌بندی هرچه بیشتر به اصل شکاکیت است. هر چند شکاکیت (و نه شک‌گرایی) برای خود تجدیدنظر کند. همچنان که ممکن است ناگزیر شود استنتاج‌های بدیل را جستجو کند. این هر دو معرف بازتابی بودن دانایی‌اند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیروی تردیدکردن را حفظ کند تا از طریق به کارگیری ویژگی بازتابی بودن دانایی پیوسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌دآوری‌ها و جانبداری‌های خود را و نیز زمینه‌سنجی محیطی که دانایی‌اش از آن برآمده، بسنجند و تصحیح کند.

چنین باید باشد تا دانا از ظرفیت لازم برای تعارض یا نادانی‌اش برخوردار شود. چنین است که دانایی تعمیق می‌یابد به کار بردن این مهارت‌های تفکر انتقادی‌اند. توانمندی است زیرا فقط با تسخیر حدی از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. درست به همین دلیل است که دانا همواره به جنبه‌هایی از محدودیت‌های دانایی خودآگاهی دارد. همپرز بودن دانایی و نادانی است که دانا را برمی‌انگیزد تا آگاهانه تعادل توانمندی در به کار بردن مهارت‌های تفکر یا نیرو